

آشنایان

در شعر محمد کاظم کاظمی

محمد حسین بقایی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی
دبیر دبیرستان‌ها و مدرس دانشکده فنی
پسران خمین

از دیدگاه صورت‌گرایان، با کنار گذاشتن آنچه به دلیل تکرار، آشنا (عادی) شده است می‌توان دوباره با دیدی جدید به جهان هستی نگریست و زشتی یا زیبایی آن را دید و این امر محقق نمی‌گردد، مگر با آشنادایی.

آن‌ها در خصوص شعر و ادبیات نیز به این نتیجه رسیدند که راز «ادبیت» یک اثر این است که در آن آشنادایی صورت گیرد. به همین جهت، همه تلاش و همت خود را معطوف این کردند که چگونه می‌توان زبان متعارف را با آشنادایی به اثر ادبی تبدیل کرد. آنان در این مسیر ایده‌هایی را مطرح کردند و کم‌کم با تجربه‌هایی که اندوختند در صدد بسط دادن و تکمیل نظریات خود برآمدند.

در آغاز کسانی چون یاکوبسن و یوری تینیانف، ادبیت یک اثر را محصول کیفیت صناعات می‌دانستند؛ به همین جهت پایبند این نظریه گردیدند که «ادبیت را ترفندها و صناعات آشنادا» می‌آفرینند (برتنز، ۱۳۸۸: ۵۹).

اما سرانجام از این دیدگاه دور شدند و به جست‌وجوی عوامل اصلی آشنادایی گشتند و دریافتند که فرایند آشنادایی را باید درون متن و خود اثر ادبی بیابند؛ به همین سبب آنان از دیدگاه «صناعات» دور و به تأثیر «نقش‌ها» نزدیک شدند.

یکی از مواردی که کاظمی بر آن اصرار دارد، به‌کارگیری واژگان افغانی در شعر خود است. او سعی می‌کند که بیشتر این واژگان

سیل‌گونه یافت. این روند با ایجاد جنگ‌های داخلی شدت بسیار بیشتری به خود گرفت. حاصل این مهاجرت برای مردم - ضمن یافتن پناهگاه‌های امن از جنگ و کشتار - معرفی فرهنگ و اندیشه مردم افغانستان بود.

بی‌تردید یکی از بخش‌های فرهنگی مردم افغانستان که تحت تأثیر کشورهای میزبان دچار تحولاتی شد، ادبیات بوده است. مهاجران ساکن ایران، متأثر از فرهنگ ایرانیان و به سبب وابستگی دیرین، سعی در غنا بخشیدن به فرهنگ خود کردند. در این اثنا، شاعران و صاحب ذوقان ادبی در ایران انجمن‌های ادبی به‌وجود آوردند و حتی شروع به چاپ آثار ادبی خود کردند.

منتخب آثار محمد ابراهیم خلیل، اولین اثر یک شاعر افغان بود که در ایران به چاپ می‌رسید.

یکی از این شاعران جوان که اشعارش مورد توجه واقع شد، محمد کاظم کاظمی بود. وی با شناخت از شعر فارسی و ذوق و قریحه‌ای که داشت توانست جایگاه قابل قبولی در میان ادب دوستان کشورمان به دست آورد. او علاوه بر چاپ اشعارش، به انتشار سه مجلد آموزش رموز شعر و شاعری با عنوان «روزنه» دست زد.

در این نوشته در صدد آنیم که نگاهی به مجموعه «قصه سنگ و خشت» او که گزینۀ اشعارش است، بیندازیم و آن را از لحاظ کارکرد زبانی بررسی کنیم.

محمد کاظم کاظمی شاعر مهاجر افغانستان است که به دلیل آشنایی با شعر و ادبیات فارسی، توانسته است با انتشار اشعاری زیبا و قابل تأمل، توجه علاقه‌مندان و منتقدان شعر را به خود جلب کند. آنچه در این نوشته بررسی می‌شود، تأثیر و نقش «آشنا دایی» از لحاظ کارکرد زبانی در مجموعه «قصه سنگ و خشت» یعنی گزیده اشعار اوست. یاکوبسن و هم‌اندیشان او یکی از مهم‌ترین خصیصه‌های دستیابی به «ادبیت» یک اثر را آشنادایی می‌دانند. محمد کاظم کاظمی نیز با آگاهی از این خصیصه در صدد است که شعر خود را برای خواننده دلنشین سازد و حتی اگر مجال و توفیق رفیق راه شود؛ به جولانگاه «برجسته‌سازی» نیز خود را برساند اما حاصل این نوشتار نشان‌دهنده آن است که در اکثر موارد، او در محدوده آشنایی زبانی قدم و قلم می‌زند.

کلیدواژه‌ها: محمد کاظم کاظمی، آشنادایی، یاکوبسن

مقدمه

بعد از روی کار آمدن حکومت کمونیستی (۷ اردیبهشت ۱۳۵۷ش) در افغانستان، بسیاری از مردم و به ویژه بزرگان فضل و ادب آن کشور، تنها چاره حیات خویش را در مهاجرت دیدند؛ بر همین اساس، مهاجرت مردم افغانستان به سوی کشورهای اطراف همچون ایران و پاکستان و سپس مناطق دورتر همانند هند و اروپا و آمریکا روندی

را به صورت مفرد - نه ترکیب - مورد استفاده قرار دهد؛ واژگانی که آن‌ها را می‌توان در دو دسته آسان فهم و دیرفهم قرار داد.

۱-۱ واژگان آسان فهم

برخی از این واژگان به شیوه‌ای در محور هم‌نشینی - به قول صورت‌گرایان محور ترکیب - قرار گرفته‌اند که خواننده چندان نیازمند به جست‌وجو برای یافتن معنای واژه نیست و به نوعی در نگاه اول آن‌ها را غریبه نمی‌یابد.

ناچل: «بی اعتبار، از رواج افتاده، از مصدر «چلیدن» به معنی رایج بودن و فعال بودن است».

(کازلمی، ۱۳۸۹: ۱۴۰)

ای بسا دست که این‌گونه معطل گشته و بسا سکه که خوابیده و ناچل گشته (همان: ۷۷)

- خینه: حنا

ای ماه خوش نصیب سمنگانی! یک صفحه داشت دفتر اقبال آن شب که گیسوان تو شد شانه، آن شب که دست‌های تو شد خینه (همان: ۱۱۷)

از اشک‌های یخ‌زده آینه ساخته از خون دیده و دل خود خینه ساخته (همان: ۱۲۸)

برش زدن: «پیوند زدن ظروف چینی شکسته»

(همان: ۱۴۱)

آیا شود که برش زدن پیرو دوره گرد مانند کاسه‌های کهن بندمان زند؟ (همان: ۱۲۵)

- بشرمند: «خجالت بکشند (از مصدر شرمیدن که در افغانستان رایج است)» (همان: ۱۴۰)

- شاید که این جماعت بی‌بار و بر، کمی در خویش بنگرند و بشرمند از درخت (همان: ۱۱۰)

گندنه: گیاه‌تره

- در مطبخ هزار کس آتش نهاده‌ایم تا وارسد به سفره ما نان و گندنه (همان: ۱۲۲)

این واژه با کمی دگرگونی واجی در زبان فارسی رایج بوده است. خاقانی می‌گوید:

- کیسه‌های زر به برگ گندنا سر بسته‌اند بر سپهر گندناگون دست از آن افشاندند (خاقانی، ۱۳۷۳: ۱۰۶)

از این نمونه: به «حقاب» (ص: ۶۷)، «دلده» (ص: ۱۳۵)، «پرکنه» (ص: ۱۲۲)، «سرنده» (ص: ۱۰۶) و «گنده» (همان‌جا) می‌توان اشاره کرد.

۲-۱ واژگان دیرفهم

- تک‌تک: «پرنده‌ای شبیه گنجشک» (همان: ۱۳۹)

- زدیقین غوط به تحقیق و شک آمد بیرون سوخت قفنوس و از آن تک‌تک آمد

یکی از مواردی که کاظمی بر آن اصرار دارد، به کارگیری واژگان افغانی در شعر خود است. او سعی می‌کند که بیشتر این واژگان را به صورت مفرد - نه ترکیب - مورد استفاده قرار دهد؛ واژگانی که آن‌ها را می‌توان در دو دسته آسان فهم و دیرفهم قرار داد

بیرون (همان: ۷۵)

- چکه زدن: «در تداول مردم هرات، دست زدن» یا «کف‌زدن» است (همان: ۱۴۱)

- مقصد این بود که انبوه گدا سکه زنند زنده‌ای مُرده شود، مرده‌خوران چکه زنند (همان: ۱۱۴)

به این نمونه‌ها نیز می‌توان اشاره کرد: «تینگ» (ص: ۱۳۵)، «جمل و ائک»، (ص: ۱۲۳)، «اسپک» (ص: ۹۷)، «کخ» (ص: ۱۱۱) و «چین» (ص: ۹۲)

۲-۲ واژگان جدید

ساخت واژه یا ترکیبات جدید می‌تواند بر غنای زبان بیفزاید. زبان زنده زبانی است که ظرفیت ساخت و پذیرش واژگان جدید را داشته باشد و به سخن دقیق‌تر، از قدرت زبایی بیشتری برخوردار باشد. کاظمی نیز در صدد به‌کارگیری واژگان و ترکیبات نو است؛ هر چند، گاه این واژگان و ترکیبات جایگاهی مناسب نمی‌یابند.

- گفت: «گفتند و شنیدیم گذر پُر عسس است

تا نمک سود شدن، فاصله یک جیغ‌رس است»

(همان: ۲۹)

- نانی به آشکار به انبان ما نهد

زهری نهران به کاسه گل قندمان زند (همان: ۱۲۵)

- آه از آن شب، شب عصیان، که در این تنگ‌آباد

غیر آوازگره خورده شبگرد نبود (همان: ۳۱)

- بر فیاد است که می‌بارد و کج می‌بارد آسمان خشمی است از دنده لُج می‌بارد (همان: ۶۶)

البته این واژه را قبلاً مهدی اخوان ثالث در «خوان هشتم» به صورت «بادبرف» به کار برده است:

... یادم آمد، هان:

داشتم می‌گفتم، آن شب نیز

سورت سرمای دی بیدادهای می‌کرد

و چه سرمای، چه سرمای!

باد برف و سوز وحشتناک

- روزگاری به شاخسار بلند، آزمونگاه سنگ‌ها بودی

سنگ‌هایی که زخم‌ها به تو زد، زخم‌هایی که کرد ارزانت (همان: ۱۳۵)

و از نمونه‌های دیگر، به «لجن پرور» (ص: ۶۸)، «پس‌خورده» (ص: ۶۹)، «تربرف» (ص: ۶۸) و «خورد و برف» (ص: ۱۳۲) می‌توان اشاره کرد.

اما در این میان، واژه‌های همچون «گداییگر»، هرگز نمی‌تواند جایگاهی بیابد و گویی شاعر قصد دارد خواننده را وادار به پذیرش آن کند.

- هر که از چشمه جدا مانده، لجن پرور شد
هر که نان پاره پذیرفت گداییگر شد
(همان: ۶۸)
شاعر در خصوص این واژه چنین اظهار نظر
می‌کند:

- «گدا/ گداییگر: هر چند شاید با
فصاحت تمام ساخته نشده باشد، می‌تواند
در کاربردهای ادبی، قدری فاخرتر و
باستان‌گرایانه‌تر جلوه کند» (کاطمی، ۱۰۱:
۱۳۸۲).

۳- باستان‌گرایی

«شاید پس از وزن و قافیه، معروف‌ترین
و پرتأثیرترین راه تشخیص دادن به زبان،
کاربرد آرکائیک زبان باشد.» (شفیعی
کدکنی، ۱۳۷۳: ۲۴).

۳-۱- باستان‌گرایی در فعل

«در اهمیت جنبه‌های باستان‌گرایانه فعل
همین بس که عبارت‌های فاقد فعل‌هایی
با ساختمان کهن، هر چند ممکن است از
واژگان ساختاری سنگین برخوردار باشند
لیکن کمتر قادرند سیمای آرکائستی خود
را به تماشا نهند» (علی‌پور، ۱۳۷۸: ۳۶)
- ای شهر من! به خاک فرو خسپ و گنده
پاش
یا با تمام خویش، مهبای رنده باش
(همان: ۱۳۰)
و فعل‌های منفی چون: «مرو و مخور»
(ص: ۱۲۴)، «مکن و میازمای» (ص: ۱۰۹)

۳-۲- باستان‌گرایی در واژگان (به غیر از فعل)

- چشم سپید ماست به صبحی که بردم
آن سان که هست دیده بندی به روزنه
(همان: ۱۲۲)
- صبح شد، صبح ندانستن چند از چون
شد
آب در کاسه چشمان دو مهتر خون شد
(همان: ۱۱۴)
- گفت: «صد شکر که ما کفش و ازاری
بردیم
بگذارید کفن قرض کنند اکثرشان»
(همان: ۱۱۵)

- این شهر بی تنفس لت خورده چه قومی
است؟
یک سو ستاره زخمی، یک سو پرند در گور
(همان: ۱۰۶)
از این گونه‌اند:

«دستار» (ص: ۱۳۰)، «جبین» (ص: ۱۲۷)،
«خُله و زرنگار» (ص: ۱۲۲)، «شحنه» (ص:
۱۰۷)، «ازدهار» (ص: ۱۰۷)، «زاری»
(ص: ۱۰۴ و ۱۰۰)، «فلاخن» (ص: ۱۰۱)،
«اشکم» (ص: ۷۶)، «بندگی» (ص: ۷۷)،
«دریوزه» (ص: ۶۹)، «چارق و دیرینه»
(ص: ۶۲)، «دهر» (ص: ۴۳)، «آنک» (ص:
۳۵)، «کمیت» (ص: ۳۴).

۳-۳- باستان‌گرایی در تلفظ واژه

محمدرضا شفیی کدکنی معتقد است که
مفهوم باستان‌گرایی محدود به احیای واژگان
مرده نیست بلکه انتخاب تلفظ قدیمی‌تر
یک واژه خود می‌تواند باستان‌گرایی باشد
(شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۲۵).

- وقت است تا دوباره بچسبند چون کنه
لت خوردگان پهنه میدان بر این تنم
(کاطمی، ۱۳۸۹: ۱۲۱)
- اسپ خیز می‌زند، جست و خیز کار
اوست

جست و خیز اگر نکرد، دستگیر می‌شود
(همان: ۱۳۱)
- ای شهر من! به خاک فرو خسپ و گنده
باش

یا با تمام خویش، مهبای رنده باشد
(همان: ۱۳۰)
- میخ می‌کوبد بر کله کوه، این تندر
سنگ می‌روید از دامن صحرا این سیل

طبل رعد است شرربار، که گوید اژدر
سنگ و کوه است نگوینسار که گفت آمد
پیل
(همان: ۹۱)

در این نمونه علاوه بر واژه «پیل = فیل»
واژه «سیل» نیز به صورت «سیل» تلفظ
گردیده است. شاعر این واژه را بار دیگر در
صفحه ۹۳ به عنوان قافیه با واژگان قنبدیل،
خلیل، زنبیل، شلیل و ... هم‌قافیه ساخته
است.

«در ایران بعضی کلماتی را که در قدیم
با (پ) نوشته و خوانده می‌شد، با (ب)
می‌نویسند و تلفظ می‌کنند و در افغانستان
همان تلفظ قدیم رایج است؛ یعنی اسپ،
چسپیدن، خسپیدن» (کاطمی، ۱۳۸۲:
۱۰۸).

«صورت‌گرایان به این نتیجه رسیده بودند
که راز «ادبیت» این است که در شعر-
کانون اولیه توجه آن‌ها- از زبان متعارف
آشنایی‌زدایی می‌شود» (برتنز، ۱۳۸۸: ۵۰).
در حالی که خواننده انتظار دیدن یا شنیدن
زبانی فاخر را دارد، شاعرگاه با به‌کار بردن
اصطلاحات و واژگان عامیانه او را غافلگیر
می‌کند و نوعی آشنای‌زدایی ایجاد می‌کند که
البته در ادبیات ما بی‌سابقه نیست و می‌توان
نمونه‌هایی بسیار بارز آن را در سبک هندی
(اصفهانی) و دوره مشروطه دید:

- آن یکی دیگر به آواز بلند
حرف حق را گفت اما در لحاف (کاطمی،
۱۳۸۹: ۱۳۸)
- الغرض مثل برنج تازه دم
در چلو صاف کسان گشتیم صاف
(همان‌جا)

- و یا می‌گذارد گران قدر و محکم
چنان خشت‌ها لای دیوار ما را (همان: ۸۱)
- این چار کلام بذر ناقابل را
می‌باشم و می‌نهم به امید درو (همان: ۸۶)
- میخ می‌کوبد بر کله کوه، این تندر
سنگ می‌روید از دامن صحرا این سیل
(همان: ۹۱)

- اینک بین هبل راه، بت‌های کور و شل را
مردان تیغ بر کف، زن‌های زنده در گور
(همان: ۱۰۶)

و نمونه‌های دیگر

«پناه برده به دامان یک ننه» (قصه سنگ
و خشت، ص: ۱۲۱)، «هروش نمی‌گویند
هر که روروک دارد» (ص: ۱۲۳)، «بازی
اشکنک دارد» (همان‌جا). در این معامله
پالان عوض شده است» (ص: ۱۲۸)،
«آن یکی پوست‌کنده می‌خواهد، آن یکی
پارقاش می‌طلبد» (همان‌جا) و «دیگران دام
ولی ما و شما دم کردیم» (ص: ۷۴)



- نمونه‌های دیگر:

«بادیه‌ای شیر» «کوه احد»، «صلح حسن»، «حدیبیه»، «حنین»، «اسلام ابوسفیان»، «بوذر»، «سلمان»، «ابابیل»، «ابن‌ملجم»، «سیمرغ»، «سفندیار»، «شغاد»، «ققنوس» و ...

نتیجه‌گیری

بهره‌گیری کاظمی از واژگان مذهبی- گاه تلمیح‌ساز- نسبت به دیگر کاربردهای آشنانازدا بیشتر است؛ به نحوی که تشخیص ویژه‌ای در اشعارش ایجاد کرده است. هر چند که او گاه با این واژگان با دیدی طنزآلوده برخورد می‌کند. بعد از واژگان مذهبی، واژگان عامیانه و سپس واژگان محلی بیشترین بسامد را در شعر کاظمی دارند اما این بسامدها منجر به آن نشده است که همه آشنانزادایی‌ها به «برجسته‌سازی» معطوف گردد. برخی از نمونه‌های «برجسته‌ساز»:
- نفرینی زمینیم، پس بی سبب نبود هم وزن با فراغنه آمد افاغنه (همان: ۱۲۲)
ناگفته نماند که ساخت واژه «افاغنه» مخالف قیاس است اما نوعی برجسته‌سازی در بیت ایجاد کرده است.

۴- استفاده از واژگان کم کاربرد

عربی

هر چند زبان فارسی آمیخته با زبان عربی است و واژگان بسیاری از این زبان، وام دارد اما به کاربردن واژگانی که در زبان معیار و ادبی معاصر چندان رونق ندارند، خود باعث تشخیص و آشنانزادایی می‌گردد:

- چیست این چشمه شیرین بهشتی که بر آن

زخم یک تیشه... و صد کوه‌کن افتاد قتیل (همان: ۹۲-۹۱)

- زین سوی متهم به گدایی و لودگی ز آن سوی نامزد به دروغ و مُداهنه (همان: ۱۲۲)

- بسیار برادرانه می‌گفت چنین:

قسمت باید کنیم این درد و محن (همان: ۱-۱)

- دیروزمان خیال قتال و حماسه‌ای امروزمان دهانی و دستی و کاسه‌ای (همان: ۱۲۹)

۵- استفاده از واژگان دینی-

مذهبی

کاظمی گویا تعمد زیادی دارد که واژگان مذهبی را با بسامدی بالا، در ادبیات خود به کار بندد و از این طریق تشخیصی در شعر خویش به وجود آورد.

- شهد گل کرد و تشهد به فراموشی رفت نستعین آمد و نعبد به فراموشی رفت (همان: ۷۵)

- کعبه را پشت خداوندی خود گم کردیم منبری در نظر آمد شب و هیزم کردیم برف و یخ بستگی برکه و شب سخت آمد و به خاکستر جامانده تیمم کردیم (همان: ۷۴)

خانه دیوار ندارد مگر آنجای دوست روزه افطار ندارد مگر آنجای دوست

(همان: ۶۲)

گمانتان مرود آسمان تهی مانده است و صبح دهکده‌مان از اذان تهی مانده است (همان: ۴۹)

به علت کثرت از ذکر نمونه‌های دیگری خودداری می‌کنیم.

۶- واژگان تلمیح‌ساز یا

اسطوره‌ساز

- طعمه تلخ جحیمید، گلوگیر شده

چرک زخمید- که کوفه است- سرازیر شده

- فوج فرعونید یا قافله قابلیید؟

ننگ محضید ندانم ز کدامین ایلید (همان: ۲۰)

- ای به امید کسان خفته: ز خود یاد آرید تشنه کامان غنیمت ز احد یاد آرید (همان: ۲۲)

- گرچه مرحب سپر انداخته، خبیر باقی است

بت مگوید شکستیم که بتگر باقی است (همان‌جا)

منابع

۱. برتنز، یوهان ویلیم. (۱۳۸۸). نظریه ادبی. برگردان فرزاد سجودی، چاپ دوم. آهنگ دیگر
۲. شفیع کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۳). موسیقی شعر. چاپ سوم، آگاه.
۳. کاظمی، محمدکاظم. (۱۳۸۹). قصه سنگ و خشت. چاپ پنجم، نیستان.
۴. _____ . (۱۳۸۲). همزبانی و بی‌زبانی. چاپ اول. عرفان.
۵. علی‌پور، مصطفی. (۱۳۷۸). ساختار و زبان شعر امروز. فردوسی.
۶. خاقانی شروانی، افضل‌الدین. (۱۳۷۳). دیوان. به کوشش ضیاءالدین سجادی. چاپ چهارم، زواره.